



# مسائل اساسی انقلاب

علی اصغر حاج سیدجوادی

می شود، یعنی اعمال قدرت از ضابطه قانونی خارج شده و بصورت قهر و خشونت درمیآید.

انقلاب ما بخاطر کوتاه بودن مدت آن و شرایط شدید اختناق نتوانست توده ها را در تجربه عملی سازماندهی سیاسی و مبارزه تشکیلاتی مجهز کند، در این انقلاب نه چارچوب یک برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مترقی تدوین شد و بصورت محور و انگیزه حرکت توده ها درآمد و نه کادرهای ورزیده و مجرب اداری و سیاسی برای مدیریت سازمان انقلابی جامعه تربیت شد. شورای انقلاب که اکنون وجود دارد

بقیه در صفحه ۲

این توجیه اعتباری و نسبی است. قدرت سیاسی و نظامی ناشی از انقلاب باید نخست در راه سازماندهی و تعیین چارچوب سیاست اجتماعی و اقتصادی قدرت انقلابی بکار رود.

در اینصورت پدیدهی است که قدرت و اعمال قدرت باید بکلی از شکل و محتوای گذشته آن که منحصر به گروهی محدود از هیئت حاکمه و در خدمت تثبیت و ادامه نفوذ سیاسی و اقتصادی آن بود خارج شود. سابقه طولانی تاریخی قدرت سیاسی نشان می دهد که قدرت وقتی از حیطه دخالت و نظارت مردم و نمایندگان واقعی آنها خارج شده بصورتی متمرکز و انحصاری فاسد

مسائل اساسی انقلاب در قدرت متبلور می شود. انقلاب برای تصرف ضروری ترین وجه آن در شکل و کیفیت قدرت بوسیله مردم است اما در مرحله عمل

شماره ۳۵

## خبر

هفته نامه ۱۰ ریال

## پاک سازی کمیته ها...

شهید عزیزی که جان را ودیعه پیروزی ارمانی خویش گذاشتند و بامش گره کرده به رویارویی با توپ و تانک و مسلسل رفتند و پیروزی را برای ما به ارمغان آوردند. سرودشان که «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد» هنوز در گوش ما می پیچد و اگر چه در سینه سرد گورستان خفته اند ولی میراث والای شهادت و شجاعت اخلاقی را که ایستادگی در برابر فساد و ظلم است برای نسل جوان باقی گذاشتند.

اما چه می توان کرد؟ فساد رژیم پهلوی طی بیست و پنج سال گذشته و بخصوص در پانزده

بقیه در صفحه ۵

خود گزیری از آن نیست. انقلاب ایران در طول مدت کوتاه حرکت و اوج تاپیروزی خود براه ریمین فساد، والاترین اثر را در ایجاد اخلاق عمومی گذاشته است. آن هزاران

این حرکت فاسد و عکس العمل آن درآمد، مسائلی است که اگر چه در تجربه تمام انقلابات جهان وقوعشان اجتناب ناپذیر است. مخصوصا در انقلاب ایران با خصائص و مشخصات استثنائی

انچه باغیبت کوتاه ایت اله طالقانی از تهران به صورت جدی و علنی برملا شد، آیا تنها تجاوز به حریم ایشان و توقیف فرزندان و عروسشان بود؟ مجموعه مسائلی که نقطه اوج آن به صورت



عکس هفته - مردم بار دیگر یاد شهدای پیشگام را در هفته گذشته گرمی داشتند.

# مسائل اساسی انقلاب

بقیه از صفحه ۱

هرگز در گذشته بصورت مخفی و یا علنی وجود نداشت و وجود آن بر اساس تجربه مبارزه سیاسی از طریق انتخاب و نمایندگی نیست و در بطن انقلاب ایران و مبارزات گذشته مردم هرگز احزاب سیاسی شناخته شده و دارای سنت مبارزه و مکتب شناخت وجود نداشت بهترین دلیل این مدعا وجود همین هرج و مرج فکری شدید و گوههای سیاسی است که به سرعت و در بر اساسی مختلف و هدفهای که و بیش مشابه ولی عاری از کوچکترین سبب مبارزه سیاسی و تجربه اجتماعی در روزنامه ها اعلام موحدیت می کنند

در بطن چنین آشفتگی برای همه گروهها جدا جدا میدان مساعد باز می شود که بدون توجه به واقعیت ها و ضرورت های حیاتی ناشی از انقلاب تا دورترین مراحل افراطی برانند و این افراط کاری تا مرز کردن دهان مردم و حد زدن افاد و اعمال تحریک و فشارهای فوق العاده به دولت معوان خواست های اجتماعی و اقتصادی شش می رود

انقلاب یعنی فائق آمدن بر مشکلات کوه آسای اجتماعی و اقتصادی - نابود کردن نهادهای استعماری و استعماری - سرکوب عوامل مزدور داخلی و خارجی - اجرای برنامه های سازندگی مهار کردن بحران اقتصادی احیای به قدرت دارد قدرتی که منکی به یک برنامه مشخص اقتصادی و اجتماعی برای تعمیه رفاه و عدالت باشد

در اینصورت قدرت سیاسی نمیتواند در مراکز مختلف سیاسی و مذهبی تقسیم شود. تقسیم اهرمهای قدرت بصورتی مستقل بین دولت و مراکز روحانی در کانالهایی نظیر شورای انقلاب و کمیته ها دادگاه ها و دادستانی های انقلاب مسائل حادی بوجود می آورد که ما نمونه های مختلف آنرا در وضع کنونی می بینیم و نتایج بحرانی ناشی از تقسیم قدرت را نیز در سطوح مختلف مشاهده می کنیم

تقسیم قدرت بدینصورت طبعاً گروهها و افرادی را با مقاصد مختلف و از مجراهای گوناگون در سیرامون محورهای اصلی قدرت در برابر هم قرار می دهد و در حالی که بحران اقتصادی و اجتماعی و مسائل ناشی از دوران طولانی استبداد و فساد و وابستگی به بیگانگان برجای خود مانده و همچنان آثار ناگوار خود را در جامعه نفوذ می دهد کار مدیریت انقلابی جامعه را در محور قطب های آشکار و پنهان بصورت رقابت ها و کشمکش ها و سعایت ها و توطئه ها درمی آورد و مسیر انقلاب را از چارچوب برنامه ریزی برای حل اساسی مسائل اجتماعی و اقتصادی دور کرده و گروهها و قشرهای اجتماعی را به نسبت منافع اقتصادی خود در گرد قطب های در حال منازعه و رقابت جمع می کند و در نتیجه کشمکش برای تصرف مراکز قدرت و نفوذ در محور رهبری جای کار دسته جمعی و همکاری یکپارچه را می گیرد

اگر این نوع رقابت ها و کشمکش ها در درون حوزه مدیریت انقلاب و دولت وجود داشته باشد از همین حالا باید بگوئیم

که کار انقلاب ما نه اینکه به سرانجامی نمی رسد بلکه نتیجه به فاجعه ای منتهی می شود که بیش بینی ابعاد آن کار مشکلی نیست

بطور کلی هر نوع کشمکش و رقابتی در داخل گروههای سیاسی و افراد باید مطلقاً تحت الشعاع بیروزی هدفهای انقلاب یعنی نابودی کامل بنیادهای سرمایه داری فاسد و وابستگی های استعماری آن قرار گیرد. رقابت در حول مسائل مسلکی و اعتقادی نباید به جنگ قدرت و خشونت در مرحله ای که هنوز سرنویشت انقلاب ما شدت آسیب پذیر و قابل انحراف است منحصر شود.

مسئله محتوای اسلامی جمهوری نباید وسیله از بین رفتن فضای گفت و شنود، تبادل افکار و اندیشه ها و ایجاد شرایط ارعاب و وحشت در طرح مسائل اعتقادی گردد

اگر گروههای سیاسی بخواهند برای رسیدن به هدفهای خود وسایلی را بر اساس تهمت و افترا و خشونت و توطئه قرار دهد در اینصورت در زمینه فرهنگ طبیعت سیاسی اکثریت جامعه و فقدان بنیادهای با تجربه اجتماعی، مبارزه برای نابودی اثر اقتصادی و اجتماعی استبداد و استعمار تبدیل به مبارزه برای بدست آوردن قدرتهای فردی و گروهی می شود

فضای علیل و آسیب پذیر اجتماعی ما آماده است که راه را بر هر گونه طرح حسادقانه و منطقی مسائل به بندد محیط استبدادی انسانها را حتی در محیط های روشنفکری چنان می برورد که با قیدهای از پیش ساخته مصنوعی فکری خط دید انسان در مرز محدود می شود که فاقد عرض و طول و عمق و بعد زمانی است و در اینجاست که هر گونه سوال و هر گونه تردید و شک هر گونه تعمق و نگاه کنجکاو با ضربه ای از تهمت و افترا کوبیده میشود.

وقتی در اخبار روزنامه ها می خوانیم که آقای کیانوری بعنوان دبیر کل حزب توده به تهران وارد می شود طبعاً به یاد کتاب دکتر کشاورز می افتیم و از خود می پرسیم در غیبت یک تداوم و استمرار گفت و شنود سیاسی و تجربه اندوزیهای اجتماعی جوابی که آقای کیانوری به نهضت مردم ایران در دوران گذشته و شکست های آن بدهکار است چگونه پاسخ داده می شود؟ و ایشان در مقام دبیر کلی حزب توده با آن بار سنگین اتهامی که از جانب یکی از قدیمی ترین همکاران ایشان در حزب توده و در کنار تجربه های مشترکشان بردوش او می گذارد چگونه میتواند حامل رهبری یک نظام مسلکی و اعتقادی در ایران باشد که پارادیکر منشاء همان انحرافات و همان نتایج مصیبت بار گذشته ناشی از آن انحرافات نباشد؟

و ما این سوال را نه تنها در برابر کسانی نظیر ایشان بلکه در مقابل افرادی که در خط سیاسی جبهه ملی و در دوران مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت در کنار دکتر مصدق بودند نیز مطرح می کنیم و طرح این سوالها به کیفیت رهبری

کنونی انقلاب نیز بازمی گردد زیرا اگر مسائل اساسی مربوط به نهضت مبارزه مردم ایران در راه آزادی و استقلال با صداقت و بیغرضی مطرح نشود نقائص و نارسائی ها و انحرافات آشکار نمی شود و وسایلی سیاسی و سازمانی تصحیح مسیر انقلابی بوجود نمی آید

و پارادیکر سلاح افترا و تهمت و خشونت روزبه روز برنده تر و میدان تسویه حسابهای شخصی و رقابت ها و کشمکش ها برای بجنگ آوردن قدرت با تر می گردد و روزبه روز سیاست جامعه شتر در رفت و آمدها و گفت و گوها و اقدامات شست و ده و پنهانی قرار می گیرد نسل های جوان ما که فاقد تجربه عملی سیاسی هستند و از تداوم گفت و شنود و تبادل اندیشه بخاطر وجود خفقان استبدادی محروم بودند در زمینه فقدان یک برنامه انقلابی مشخص عملی روزبه روز در گرداب کشمکش بحث ها و برخوردها و درگیریهای مسلکی و اعتقادی بیشتر فرو می روند و مدیریت سیاسی انقلاب در مواجهه با مشکلات عظیمه روزانه اجتماعی اقتصادی و اجتماعی انقلابی و وسایلی و ابزار اجرایی و قدرت اعمال آن از ایجاد یک چارچوب سازمانی نیرومند برای کنار گرفتن نیروهای مولدی که با بیکاری و نارضایتی و بحران و بی هدفی دست بگریزانند عاجز می ماند و در نتیجه راه برای توسعه هرج و مرج و نفوذ عناصر ضدانقلاب و بهره گیری سیاست های بیگانه آماده می شود

آنچه که نهضت ما را در دوران ملی شدن صنعت نفت به شکست رساند همین عوامل اصلی بود!

۱- فقدان یک برنامه مشخص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی پس از ملی شدن.

۲- فقدان یک سازمان مشکل سیاسی برای تجهیز نیروها.

۳- ضعف شدید شناخت موقعیت جهانی ایران در بحران نفت و عکس العمل های احتمالی قدرتها برای خروج از بن بست ناشی از این بحران.

۴- دنباله روی حزب توده از سیاست شوروی و استفاده از عوامل تفرقه در داخل نهضت.

۵- وجود رقابت ها و کشمکش ها در داخل رهبری نهضت و عدم قاطعیت در برخورد با مسائل.

ما این تجربه شکست را با تمامی آثار مصیبت بار ۲۵ ساله آن در پشت سر خود داریم.

و امروز مردم ما در حالی با مقاومت حیرت انگیز خود قدرت استبدادی را در هم شکستند که بلافاصله مسیر انقلاب ما با عوامل مشابه عوامل گذشته رو به روشده است.

راه سنتی و کلاسیک شکست یک انقلاب با تغییرات ناشی از تحول شرایط چیزی جز فقدان یک برنامه انقلابی اجتماعی و اقتصادی همراه با اعمال قدرت

و انضباط انقلابی و هرج و مرج ناشی از آن و در نتیجه تشدید روزافزون بحران اقتصادی و خاموش شدن روحیه انقلابی مردم و قوت گرفتن عناصر ارتجاعی و مزدوران بیگانه و سرانجام استقرار یک نظام فاشیستی تازه نیست.

رابطه عاطفی و کاریزماتیک قبل از انقلاب بین رهبری و مردم اکنون باید به رابطه متشکل با مردم تبدیل شود، در این تبدیل باید بطور واقعی مبارزه مردم برای نابودی سلطنت استبدادی شاه سابق به مبارزه جهت دگرگونی نظام اجتماعی و اقتصادی ضد مرزمنی و وابسته به استعمار تغییر شکل یابد.

اگر همه عناصر رهبری در هلیاس و در هر مسلک به این تبدیل و دگرگونی معتقد نباشند و این اعتقاد را در محور رابطه متشکل و سازمان یافته با مردم به مرحله اجرا در نیآورند کار انقلاب ما در هدفهای مورد نظر و مورد نیاز آنها بسامان نخواهد رسید.

در این میان طرح نقائص و کمبودها با دید انتقادی را نباید با نفی و دشمنی مخلوط کرد. بعنوان مثال وقتی از کار کمیته ها انتقاد میشود این انتقاد خدمات بی شائبه و صادقانه کمیته ها و یا ضرورت وجود آنها را در حالی که قدرت اجرایی دولت پس از انقلاب از هم پاشیده بود نفی نمی کند بلکه انتقاد در هر مرحله و در هر مورد لازمه تصحیح زیاده رویها و تجاوز هائی است که

بالمال بضرر انقلاب تمام می شود. قدرت دادگاهها و دادسراهای انقلابی جهت پیشبرد هدفهای پاکسازی جامعه از عوامل جنایت و استبداد ضروری و غیر قابل انکار است اما نحوه نظارت بر کار آنها نیز باید به ترتیبی باشد که در مسیر آگاهی مردم قرار داشته باشد.

اگر کسی در مظان اتهام قرار دارد مخصوصاً کسانی که از ردیف جنایتکاران خطرناک نیستند هیچ دلیلی بر اعمال خشونت در هنگام دستگیری آنها وجود ندارد و اصولاً آنچه را که ما خود بدان معترض بودیم و برای نابودی آن مبارزه می کردیم یعنی خشونت و تجاوز نباید بر کار ارگانهای انقلاب مستولی شود.

هیچ دلیلی برای اینکه دایره برنامه های موسیقی و برنامه های متنوع هنری را به تلویزیون از شدت محدودیت مردم را به خشکی و بیزاری بکشاند نیز وجود ندارد و این گونه محدودیت ها نباید مردم را در محدودیون فعالیت های هنری و فرهنگی در آینده جمهوری اسلامی بوحشت و ناامیدی سوق دهد. هیچ جامعه ای از هنر سازنده و سالم بی نیاز نیست، اکنون ذخیره گرانبهائی از استعداد های خلاق هنری و فرهنگی در جامعه ما وجود دارند که در پرتو فراموشی و بطالت افتاده اند و از آتیه خود و زندگی خویش در ناامیدی اند.

ایجاد محدودیت برای این استعدادها و بی اعتنائی به فضای هنر و وسایل و ابزار ضروری آن بنظر سینما و تئاتر و موسیقی و پالاه و شعر و نویسندگی و آموزش فرهنگی آنها در محیط مدارس و توسعه فعالیت های آنها در مجامع به نتیجه ای جز فرار و خفقان استعدادهای وجود و رکود فرهنگی منتهی نمی شود. هر زمینه رفاه اجتماعی اگر دولت بقیه در صفحه ۷



# طعم استعمار در قوت لایموت

## ماموران سیاست استعماری برای انهدام کشاورزی ایران نقشه های آگاهانه خود را طوری طراحی کردند که بیش از چند برابر زیانی که به کشاورزان می زنند، سود به جیب دلان و واسطه ها سرازیر شود

### حسین دانائی

عدم توانائی برای باز پرداخت وام های سرمایه گذاری شده... و استرداد کامیونهای مستهلک (و حداقل مستعمل) به دولت.

۸ - ایجاد یک نوع حساسیت قلابی و اهمیت مصنوعی مضر دیگر برای آبهای خلیج فارس و آبراه هرمز و... از نظر استراتژی منطقه و ضرورت حفظ امنیت کشتیرانی و شریان حیاتی مملکت! و... که با کمک سایر بهانه ها، میتوانست نوعی توجیه کننده نقش اقتدار آمیز اژاندارم بودن منطقه ای باشد.

۹ - افزایش قیمت تمام شده گندم، با ایجاد هزینه های حمل و توزیع داخلی از بنادر و گمرکات محدود، به سراسر نقاط کشور. که مصرف کننده هستند و محتاج گندم وارداتی.

۱۰ - ایجاد ضرورت و اجبار برای ساخت سیلواها و احداث انبارهای بزرگ و پرخرج ترازیت در مسیر حمل گندم وارداتی.

۱۱ - فراهم کردن امکان غبن و کلاه گذلری در خریدهای خارجی و عملیات بندی مربوطه. در این زمینه چه بنا که گندم قرمز امریکائی را بنام گندم سفید، انهم در مرز استارا، از کشتی ها با پرچم سرخ، تحویل گرفته باشیم! و مجوز تمامی این عملیات گانگستری، نیز سرمای چندش اور لوله اسلحه کمری رئیس ساواک محل بوده باشد!

۱۲ - ضرورت ایجاد تشکیلات عریض و طویل اداری با سیستم های پیچیده بوروکراتیک. در بطن شرکت سهامی معاملات خارجی و شرکت سهامی گسترش خدمات بازرگانی و حوزه های معاونت و دفاتر کل و ادارات متعدد بازرگانی و معاملاتی و توزیع و تحویل و... یک سلسله حلقه های زائد واسطه ای در وزارتخانه و سازمان مسئول. انهم حلقه های واسطه ای که از هر دو سوی، از بخش تولید و مصرف بریده اند و عاقبت ناگزیر آنها هم البته هزینه و هزینه و هزینه های پیاپی بود.

۱۳) و بالاخره از دست دادن سالانه مقدار زیادی ارز که به اعتبار بشکه بشکه نفت حاصل شده و باید صرف سرمایه گذاریهای ثابت و زیربنائی میشد، با بازدهی اقتصادی بلند مدت و بنوع نسل های بعد، که این چنین بسوخت برای پر کردن شکم های اماس کرده، تاراج گردید.

در نهایت با اینگونه مداخلات ناروا در قیمت ها، می بینیم که

از درد کشاورزی منهدم مملکت، بسیار ها نالیده اند که خود هنوز جزئی از همه درداست و بسیار گفتنی های دیگر موجود یکی از اینگونه گفتنی ها، ارتباط «عمل کشاورزی» است با سیاست های اقتصادی و بازار محصولات کشاورزی. و مهمترین آنها موضوع سیستم قیمت گذاری گندم محصول داخلی است توسط «شورای اقتصاد» سابق شورائی با مشارکت عوامل نافذ و مؤثر کابینه ها و بریاست شخص شاه. که اگر نگوییم تنها، حداقل میتوان گفت مهمترین تعبیر کننده خط مشی ها و برنامه های اقتصادی مملکت بود و قطعا در جهت حفظ و حتی گسترش منافع امپریالیسم. و در زمینه دقت مطالب مطروحه در این شورا و درجه صداقت طراحان اقتصادی آن، داستانهای جالب فراوانی موجود است. و همگی دیده ایم که (معرض مجال صداقت اعضای شورای اقتصاد) براساس اطلاعات علنی اندر غلطی که در این شورا مبنای کار بود، چگونه نسخه هائی برای اقتصاد مملکت پیچیده شد!

یکی از عمده وظایف سالانه شورای اقتصاد، تعیین نرخ خرید گندم داخلی، توسط دولت از کشاورزان بوده است و این اولین قدم، همان آفت اصلی کشاورزی غلات در کشور بود که سال به سال آنرا رنجورتر میکرد.

این شورا با استدلال اینکه نرخ خرید گندم از کشاورز ایرانی، تاثیر مستقیم در روح نان مصرفی و در نهایت در سایر نرخها خواهد داشت، لذا همواره به بهانه پائین نگهداشتن و کنترل قیمت سایر کالا ها، نرخ خرید گندم را بطرز ناچوانمردانه و با بی انصافی مطلق پائین نگه میداشتند. انهم بدون توجه به ارزش واقعی و هزینه تمام شده تولید و بدون اعتنا به آثار سوء و منفی این طرز فکر در امر تولید. و با احتمال قریب به یقین عالما و عامدا چشم خود را بروی واقعیاتی که نتایج و آثار مسلم و گریز ناپذیر این سیستم است. می بستند. اینک فهرست برخی از این نتایج مصیبت بار:

۱ - انگیزه و مشوق طبیعی برای تولید داخلی از بین میرفت که مالا یعنی نابودی مطلق کشاورزی البته فقط تا حدی که تولید، جنبه مصرفی خود را از دست ندهد! چرا که این مثلا فعالیت تولیدی، خود باید بازار گرمی میبورد برای محصولات صنعتی غرب.

۲ - ایجاد احتیاج بی چون و چرا، به خرید گندم از خارج به قیمت های گران و در شرایط بورس بازی. که خود حدیث مفصلی دارد.

۳ - الزام دولت به پرداخت ما به التفاوت قیمت خرید خارجی با قیمت فروش گندم به آسیابداران. البته از کیسه گشاد ملت.

۴ - واسه کردن مهمترین کالای استراتژیک به بازار های خارجی، بخصوص امریکا. انهم کالایی که حتی قبل از نفت به یک سلاح کوبنده سیاسی و اقتصادی تبدیل شده بود و همه روزه کانون تشکیل اتحادیه ای از کشورهای تولید کننده عمده آن، (بصورت دکائی، در مقابل «اوپک»)، پشت کشورهای مصرف کننده و محتاج به گندم را میبهراند.

۵ - لمحد امکان برای سوء استفاده های کلان در خریدهای خارجی و حمل و تحلیه و غیره، برای دست اندرکاران و واسطه ها و پاند بازار.

۶ - پرداخت حریبه های سنگین از بابت تاخیر در تخلیه کشتی های حامل گندم به کمپانی ها و ناخباهای بی خدای خارجی.

۷ - ضرورت تحمیلی ایجاد شرکت های حمل و نقل داخلی، برای توزیع گندم وارداتی، بمنظور مداخله و مشارکت مستقیم دولت در این امر حساس (و ظاهرا برای احتراز از ساخت و بافت های رنگارنگ و ماشاهاقه پرتوئع! پیمانکاران حمل و بایکوت اجتماعی دولت توسط ادار و همچنین تظاهر به تسریع در تخلیه کشتی ها و بنادر). انهم شرکت هائی که با کمک های نامعقول دولت تاسیس میشد و خود صاحب ماجراهای بسیار جالب و خواندنی است. بعنوان نمونه، تاسیس یک مورد از این شرکت ها (البته فقط بر روی کاغذ) ذکر میشود که گویا ماجرای رسوای آن به مطبوعات دکائی هم کشید. یعنی که تمام هزینه های سرمایه گذاری برای تاسیس شرکت و وام برای خرید چند صد کامیون از خارج و استخدام راننده و کمک راننده او (الس انهم از خارج) بهمهد دولت بود و برخوردار از سودهای سرشار آن، سهم زالوهای از ما بهتران! و بعد هم هموان حسن ختام، ماجرای ورشکستگی شرکت! و

فرسنگ ها فرسنگ از هدف فریبنده اولیه برای پائین نگهداشتن قیمت مصرفی گندم به دور افتاده ایم و حنبرغم تمام این بازیها، قیمت کالاهای مصرفی هم بطور روز افزون به رشد سرطانی خود ادامه دادند و تنها نتیجه ای که عاید شد، مرگ تدریجی کشاورزی و تولید داخلی غلات و تحمیل طعم ناگوار گندم نان وارداتی به ملت گرسنه ای که در هر بامداد، چشم امید خود را بفراسوی مرزها میگرد.

البته نتیجه دیگری هم هست که فراموش کردن آن حتما شرط انصاف نیست و اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که همین نتیجه، علت العلل تمامی این مصایب بوده است. زیرا که واسطه پورسانتازی عمده معاملات خارجی دولت، مخصوصا مواد غذایی و گندم، باندهای پنهان خاندان سلطنتی سابق و زوائد و حواشی آن بوده اند و چنین بوده است که بر اقتصاد ما چنانها گذشته و بر کشاورزی غلات هم بشرح ایضا. دست تشاندگان دولتی همین باج بگیران درباری بودند که با گزارشات ساختگی، خاطر مبارک مدیران و وزیران را از موجودی غلات کشور، آسوده میکردند تا فرصت های تجاری مناسب و نرخهای نازل فروش گندم در بازارهای بین المللی از دست برود و سپس دست سر بزنگاه، یعنی در گرمای گرم گاهش روز افزون زمینه های بین المللی و همزمان با وضع محدودیت ها و ممنوعیت های دولتی از طرف کشورهای صادر کننده در امر فروش و صدور گندم، (مانند تصصیم سالهای گذشته کنگره امریکا) و در نتیجه در بحیوچه افزایش قیمت ها بود که سیل گزارشات و تلگرافات پیش ساخته خیلی محرمانه و خیلی فوری از طرف استاندارها و ساواک و مقامات مسؤول در مراکز مصرف، سرازیر میشد که: دواویلا از قحطی و بازار سیه گندم! و امان از صف های طویل گرسنگان شهری و روستائی در برابر تنورهای سرد و تفرهای خالی نانوائی ها! و... الی به، بهمین سادگی و با یک مانور مکرر اداری و در شرایط اضطراری، گندم هائی از بازارهای سیاه خارج خرید میشد به چند برابر قیمتی که همسایه های ما قیلا خریداری کرده بودند. براساس همین قیمت های مضاعف ساختگی هم پورسانتاز چند برابری دلان آنجنائی، محاسبه و پرداخت میشد، بدون اینکه نرخها و تعرفه های بین المللی واسطگی مخوش شده باشد و یا بار گناهی بر وجدانی معنوم سنگینی کرده باشد!

شاید هم بعلت اهمیت و حساسیت تامین و حفظ مصالح همین واسطه های کارساز بوده که «محرورم هویدا»، پس از انحصار یکی از مدیران مسؤول غلات کشور، بعنوان نصیحتی پدرا نه باو گفته است که سخت مراقب و متوجه اهمیت کار جدید باشد، چرا که «گندم و نان میتواند دولت ها را هم قتلک بدهد»

رویه دیگری از سکه قلب سیستم قیمت گذاری خرید گندم محصول داخلی، موضوع ارز آنتر فروختن همان گندم داخلی است به آسیابداران. البته باز هم به بهانه فریبنده پائین نگهداشتن قیمت مصرف کننده نان، و ظاهرا غافل بودند که این گندم بهر قیمتی به آسیابدار فروخته شود، بهرحال تمامی قیمت آن، تحمیلی است بدولت. اینک جزئی از آثار آن:

۱) ایجاد یک جریان ناسالم در عرضه و تقاضای گندم. بدین ترتیب که کشاورز ایرانی، تمام گندم تولیدی خود و حتی مصرف سالانه خانواده اش را یکجا به دولت میفروشد، مثلا به قرار تنی ۱۲۰۰۰/ (دوازده هزار ریال) و بعد هم برای نان مصرفی سالانه خود، همان گندم را به تنی ۷۵۰۰/ (هفت هزار و پانصد ریال) می خرد.

۲) تحمیل یک هزینه دیگر اضافی از بابت تفاوت قیمت خرید با قیمت فروش گندم بر عهده دولت.

۳) بالا رفتن درخواست آسیابداران و نانوائیان برای افزایش سهمیه. چونکه براساس سهمیه خود، گندم تنی مثلا ۷۵۰۰/ (هفت هزار و پانصد ریال) را از دولت میخرند و به نرخهای غیر مجاز بالاتر در بازار سیاه به واسطه های میفروشد و آنان نیز به واسطه های دیگر با قیمت های مضاعف. و قس علیهذا.

این هم لایه سهم ناچیزی بوده است، برای ریزه خواران اقتصادی که «شورای اقتصاد» معلوم الحال، برنامه ریزش بود و گویا این تقسیم ناعادلانه یغما، در تمامی رشته های تجاری و پرونده های معاملات دولتی ساری و جاری بوده است.

«حماسه ی سرخ شهرقم» «مادر کدام شهر فلسطین هستیم؟» این را برافران وقتی به «قم» رسیدیم با خویشتن به خشم سرودند ما در میان مردم بودیم ما از میان مردم بودیم ما خارجی نبودیم گیرم حرامیان قایل وار بگویند در روزنامه ها بنویسند: «قم فائز» (قرآن مجید) اینان	از ابهای انسوی دریاها تقلید می کنند اینان پیامگزارانند اما پیامشان... جز ارتجاع سرخ و سیه نیست. توجان هوشیار جهانی وهوشمندتر از این گروه حیلہ گزارانی و خوب می دانی ما ریشه در همین خاک ما ساقه از همین باغ بی شک گرفته ایم ما روح سرخ «کوچک» جنگل هستیم و آن کلام مقدس را	و آن پیام رهایی را همواره در مسیر زمان در نگاه و یاد فریاد می کنیم زیرا که دوست نمی داریم فردا که نسل ها آزادی نهایی انسان را، تکبیر می زنند بر ما به چشم حقارت نظر کنند ما جهان هوشیار جهانی و نبض جنبش و فریاد ما پاسدار سنگر انسانیم با خونمان عظیم تر از دجله	با کشته هایمان بلندتر از پشته با کله هایمان بریده، بریده این سنگ مقدس و عاصی را پیوسته پاسدارانیم ما مثل شهر «قم» از مصدر قیام و از نسل آفتاب و تفنگیم ما در کدام شهر «فلسطین» سنگر گرفته ایم این را چریک «یاسر» می داند این را فدایی «الفتح» طه حجازی. «ح. آرزو»
---	--	---	--



# کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

روز ۲۵ مرداد ترس زاهدی چیزی نمانده بود که نقشه کودتا علیه مصدق را دگرگون کند.

## مصاحبه مطبوعاتی در بغداد

شاه عصبی و هیجان زده به سالن پرتجمع قصر که مملو از خبرنگاران است، وارد شده و خبرنگاران را مطمئن می سازد: نه، تاج و تخت را از دست نداده ام و مصدق نیز پیروز شده است. اما حاضرین مشکوک بنظر می رسند. برای آنان مسلم است که کارشاه تمام شده و شاید وی نیز به جزیره کاپری، محل اقامت فاروق برود.

اما شاه نه برجزیره کاپری، بلکه به رم می رود. شاه در ابتدا تصمیم به اقامت در بغداد را داشت اما سفیر ایران در بغداد مظفر اعلم که از طرفداران مصدق بود، استرداد شاه را به ایران خواستار شد. این درخواست از جانب دولت عراق رد شد.

## سرتلشگر زاهدی

هیچ کس در خارجه، بجز تعداد معدودی که کاملاً از اوضاع سیاسی ایران باخبر بودند، زاهدی را نمی شناسند.

بزرگی مطبوعات شرح حال زندگی وی را منتشر می کنند.

فضل اله زاهدی، متولد همدان، از ملاکان و شکارچیان بزرگ، مردبازنشسته بی است که به زبانهای انگلیسی، فرانسه و ترکی تسلط کامل دارد. وی بلند قد و نیرومند بوده و قیافه ای خشن دارد. کاریر و باورنرزی است. در ۱۹۲۱/۱۳۰۰

در جنگ شورشیان آذربایجان به سختی مجروح شده و چهار دنده خود را از دست داده است. شجاعت وی توجه رضاشاه را جلب کرد و وی در ۲۵ سالگی به درجه سرگردی رسید. سال بعد که وی سرکرده شورشیان کرد سمیتقو را دستگیر می کند.

بالاترین نشان نظامی یعنی شمشیر ذوالفقار را به عنوان پاداش دریافت می نماید که بجز وی و شاه فقط سه نفر در ایران اجازه حمل این نشان را داشتند.

زاهدی دوبار در زمان رضاشاه به ریاست شهربانی منصوب شد و در خلال جنگ دوم جهانی نیز فرمانده نظامی اصفهان بود که به علت جانبداریش از آلمانی ها، توسط انگلیسی ها دستگیر شد. یک پلیس مخفی بنام فیتز روی مک لین جلو چشم نگهبانانش وی را می رباید و به فلسطین می فرستد. بعداً مک لین بایک فرمانده بازمی گردد تا مقرر فرماندهی را بازرسی نماید.

در اطاق زاهدی مجموعه بی از اسلحه های خودکار آلمانی، تریاک، تلنباری از پیراهن های لبریشمی، نامه هایی از بازرسان آلمانی که نزدیک اصفهان با چتر نجات فرود آمده بودند، هم چنین پرونده کاملی از عکس های فاحشه های اصفهان.

در خاتمه جنگ زاهدی آزاد می شود و به ایران می آید. وی چندبار به سمت فرماندهی انتخاب می شود و سرانجام در کابینه مصدق به وزارت کشور می رسد.

نزدیکی مصدق با حزب توده باعث جدائی زاهدی و مصدق می گردد زیرا که زاهدی سخت ضد کمونیست است. زاهدی بعلم سناتور بودن و در نتیجه داشتن مصونیت سیاسی توقیف نمی گردد. انحلال مجلسی چندی بعد ظاهراً بعلم دستگیری زاهدی و دیگران بوده است.

زاهدی جزو نفرات اول توقیف می شود. اما محبوبیت وی باعث می شود که مصدق پس از یک ماه وی را آزاد سازد.

چندی بعد بهنگامی که رئیس شهربانی مصدق به قتل می رسد نام زاهدی به عنوان منتهم بر سر زبانها می افتد و زاهدی خود را مخفی می نماید.

بعد از اینکه شخصیت زاهدی در خارجه آشکار می شود عقاید عمومی نسبت به شاه فراری تعدیل می گردد. با انتخاب چنین مردی، آینده محمدرضا شاید روشن تر از آن باشد که در آغاز بود.

در روز ۲۴ و ۲۵ مرداد تظاهرات عظیمی به نفع مصدق در تهران برگزار می شود و کلیه مجسمه های شاه و پدرش پائین کشیده می شوند.

وقاداران شاه که هنوز به زندان نیفتاده بودند در موقعیت پدیده بسر می برند. تخت وزیر دستور دستگیری آنان را داده است و روشن است که چه سرنوشتی انتظار آنان را میکشد. بزودی محل اختفای زاهدی در مجلس رؤشن می شود.

و میراشرافی یکی از یاران وی تلفنی از مصدق عفو زاهدی را درخواست می کند.

نخست وزیر فوراً سرتیپ ریاحی را برای دستگیری زاهدی می فرستد اما وی درمجلس مجلس با اعتراض دهها نفر از وکلا و سناتور ها مواجه می گردد:

برگردید! شمامی دانید که حق ورود به این مکان را ندارید.

ریاحی مرد می شود زیرا که وی پیش بینی نکرده بود که باین همه نماینده مواجه گردد. همراهان وی فقط چند تن باز بودند. ریسک بزرگی است، اگر وی به زور متوسل شود ریاحی تصمیم به بازگشت می گیرد.

زاهدی از یک درمخفی، ساختمان مجلس را ترک می کند و باوضع آشفته بی که حکمفرماست می تواند براضی خود را به کیم روزولت که در شیراز است، برساند.

اوضاع البته مسرت بخش نیست. زاهدی می گوید:

«همه چیز تمام شده. اما کیم روزولت از شمار مردانی نیست که با یک شکست شهامت خود را از دست می دهند. تجارب وی بعنوان پلیس مخفی، اعتماد بنفس و خوش بینی خاصی بوی می دهد. اومی داند که چگونه و با چه سرعتی می توان موقعیتهای از دست رفته را تغییر مسیر داد.

نخست باید کلیه سلطنت طلبان را که از اهم متلاشی شده اند، گردهم آورد و این بدان معنی است که باید هوشیارانه منتظر بود. زاهدی می داند که مصدق ناگهانی وبدون نقشه قبلی وشناخت عمل می کند. شاید که وی به زودی مرتکب اشتباهی شده درستکه مصدق باردیگر حملات دشمنانش را دفع کرده است اما موقعیت وی روبه تضعیف است. در ارتش شاه هنوز طرفداران زیادی دارد که این امر به فعالیتهای حزب توده مربوط می شود. توده مردم نیز عقیده ثابتی ندارد و نمی توان بتداوم زوی آنها حساب کرد.

کیم روزولت از زاهدی می خواهد که فرمان شاه را به وی دهد. او هزاران نسخه از فرمان را به چاپ می رساند و در لحظه مناسب پخش می کند. بجز جمع معدودی در تهران نمی توانند که شاه

مصدق را عزل و زاهدی را به جایش به نخست وزیر منصوب کرده است.

تکتیک فرمان در ۱۰/۰۰۰ نسخه به علت آشفتگی خاص زمان به آسانی صورت می گیرد. شبانه طرفداران زاهدی در سرتاسر شهر فرمان را منتشر می کنند تا قوت قلبی برای طرفداران دستگیر شده باشد.

در صبح ۲۵ مرداد ۱۶/۱۶ اوت امیدها بیشتر شده است.

کلیه تصمیمات در ۲۵ مرداد گرفته شد. اخباری که کیم روزولت دریافت می کند وی را مطمئن می سازد که امیدش بیهوده نباشد.

روزنامه های طرفدار حزب توده نقاب از چهره خود برمی دارند و پیروزی را از آن خود می شمارند و باتیترهای درشت چنین می نویسند:

«قدرت درست ماست، مصدق به مافیانت نمی کند، ما خواستار اعلام فوری جمهوری و محاکمه علنی شاه می باشیم.»

از جانب دیگر ملاقاتهای مکرری بین مصدق و لاورنتیف سفیر شوروی در ایران انجام می گیرد. شایعات زیادست. می گویند مصدق زیر فشار حزب توده حاضرست برای تثبیت قدرت خود با شورویها همکاری کند.

لوی هندرسون سفیر امریکا با عجله تقاضای ملاقات و گفتگو با مصدق را می کند اما مصدق با عصبانیت وی را بیرون می راند که طرفداران میانه رو مصدق متعجب می شوند.

سرانجام سه خروخوش به سلطنت طلبان می رسد: اولین خیر از اقدس سیم، مرکز افسران است: ۴۰۰ دانشجوی افسری به نشانه توئین هایی که به شاه شده، اعتصاب غذا کرده اند.

خبر دوم از بازار است، آیت الله بهبهانی نماینده آیت الله کاشانی خیر از «خطر سرخ» (کمونیسم) و نابودی اسلام می دهد. سومین خیر از کرمانشاهان است. رئیس پادگان غرب، تیمسار تیمور بختیار، بحمایت نظامی از زاهدی عازم تهران است.

روز ۲۶ مرداد ۱۷/۱۷ اوت خبری که مصدق از افزایش جلوگیری می کرد، بسرعت منتشر میشود: روز پیش مقبره رضاشاه در شهرری مورد تجاوز قرار گرفته است.

اشتباهی رخ داده است. طلاب در مساجد مومنان را تحریک و بانی غارت در اماکن مقدسه را نفرین می کنند.

## ورود شعبان بی مخ به ماجرا

بعد از ظهر همان روز مرد قوی بنیه وجوانی، کیم روزولت را ملاقات می کند. وی روزها رئیس یکی از زورخانه ها و شبها سردسته غارتگران شبانه است. بهتر بگوئیم وی نیسی از قدرت شهر را در دست دارد. بعلمت قدرت زیاد همه از آنان می ترسند.

او شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ است و به زودی ثابت می کند که براننده چنین نامی است. شعبان بی مخ پس از آنکه راجع به سرنوشت شوم رهبر محبوبش صحبت می کند به اصل ماجرا می پردازد. او به روزولت پیشنهاد می کند که ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از پیروانش را جمع کند. باین

اشخاص فقط باید گفت که چه کسانی را باید نابود کنند و اگر آنها اسلحه به دست گیرند مسلم است که کسی جلودارشان نخواهد بود. در مقابل شعبان بی مخ فقط پول مطالبه کرد.

کیم روزولت که اعتبار هنگفت و پنهانی در اختیار دارد به سرعت وارد عمل می شود و بسته بزرگ اسکناس بوی می دهد، مابقی به بعد از پیروزی کامل موکول می شود.

در کمترین مدت شعبان بی مخ خود را به جنوب تهران، محل اجتماع افرادش می رساند. در همان شب زاهدی مطمئن می گردد که با تعداد سربازان و تانک هایی که در اختیار دارد، می تواند یک بار دیگر کودتای جدیدی راه بیاندازد.

زمان کودتا چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۹/۱۳۳۲ اوت ۱۹۵۳ تعیین می گردد. اما قبل از آن کار مهمی است که باید انجام شده، وی باید راهی پیدا کند که بازگشت به میان مردم را مطمئن سازد. بنابراین وی تظاهراتی به نفع شاه در مقابل دیگر تظاهرات طرفداران مصدق و حزب توده به راه می اندازد.

این وظیفه به هندرسون سفیر امریکا محول می شود. در صبح سه شنبه ۲۷ مرداد هندرسون به بانک ملی میرود. اتومبیل وی پر از اسکناس است. مبلغ تقریبی آن که هرگز رسماً افشا نگردید ۴۰۰/۰۰۰ دلار است.

در بانک ملی، خوش و بش مصدق با کمونیستها انمکاس خوبی نداشت. هندرسون دلارها را به ریال و تومان تبدیل می کند.

کیم روزولت و هندرسون هنوز مطمئن نیستند. با وجود سربازان زاهدی، مزدوران و چماق بدستان شعبان بی مخ و اسکناسهای امریکایی که قرار است بین مردم پخش شود، هنوز خطری وجود دارد و ممکن است حزب توده پس از رفع اختلاف با مصدق پیروز شود.

در همین روز (۲۷ مرداد) شاه و ثریا با یک هواپیما شخصی انگلیسی از بغداد وارد رم می شوند. آنها خسته و رنگ پریده به نظر می رسند. آنان وقتی خبرنگاران را در انتظار خود می بینند، وحشت زده می شوند. ثریا با عجله راهی از میان جمعیت باز می کند و شاه به خبرنگاران توضیح می دهد که چیزی برای گفتن ندارد اما بعداً یک کفرانس مطبوعاتی تشکیل خواهد داد.

نوری سفیر ایران در رم که دو سال قبل مراسم ازدواج شاه را ترتیب داده بود در فرودگاه دیده نمی شود. او در سواحل دریا مشغول افتاب گرفتن است و حتی از استرداد سویچ اتومبیل شاه نیز که در سفری در ایتالیا جا گذاشته بود، امتناع می ورزد.

مأموران پلیس حفاظت آنان را در متل اکسلسیور به عهده می گیرند. شاه ثریا را به آپارتمانش راهنمایی می کند. خاتمی، خلیان شاه در حمل چندانها کمک می کند. شاه چهار راکت تئیس، چند جفت کفش از پوست بوسه و ثریا دو کیف بزرگ دستی از جنس کروکودیل در دست دارد.

ثریا پس از ورود به آپارتمانش فوراً خیاطی را احضار می کند که دستور تهیه دهها لباس تابستانی را می دهد. شاه رو به خاتمی کرده و اظهار امیدواری می کند که زندگی در تبعید سخت نباشد. شاه امیدوار است که خاتمی در کنار وی بماند.

خاتمی می ترسد که دوام نیابد. شاه با اشاره به راکت های تئیس می گوید: چرا، اگر تو نمایی پس چه کسی یا من تئیس بازی می کند.

بارفیل مملو از جمعیت است و فرودگنده روزنامه امیدوار است که شاه مدت زیادی در اینجا اقامت کند زیرا که وی هرگز به این زبانی روزنامه فروخته

## جنبش

جای اداره: تقاطع فرصت شیرازی و اسکندری

شمالی شماره ۱۵۵ تلفن ۹۲۳۱۸



است. صحبت از فاروق به میان کشیده می شود و خیلی ها معتقدند که سرنوشتی نظیر شاه مصر در انتظار شاه ایران است زیرا که فاروق نیز پس از فرار از مصر ابتدا به رم رفت. خبرنگاران و کنجکاوان دیگر بیهوده منتظر شاه هستند. شاه حتی برای شام هم بیرون نمی آید. در شب شاه به رادیو گوش می دهد. هنوز احساس خطر می شود. فاطمی جمعیت زیادی راه انداخته است و همه جا نام شاه به تسخیر برده می شود. فاطمی حتی نابودی تمام خاندان پهلوی و اعلام جمهوری را خواستار است. دهها هزار نفر از مردم در خیابان ها تظاهرات کرده، مغازه ها را خراب و عکس های شاه را می سوزانند. شاه در حالی که رادیو را خاموش می کند. پا خود می اندیشد که حالا به راستی همه چیز تمام شده است.

«به کجا می رویی، ثریا می پرسد. «به افریقا. من در آنجا مزرعه ای برای همه خواهم خرید.»

**لونی هندرسون**

تقریباً در همین ساعات لوی هندرسون می گوید که دوباره با مصدق تماس بگیرد. هندرسون در خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ درست مقابل قصر شمس و تقریباً ۲۰۰ متر دور از قصر زمستانی زندگی می کند. بین ساعت ۶ و ۷ بعد از ظهر هندرسون نخست وزیر را ملاقات می کند. مصدق در تخت است و با لبخند بی روحی سفیر را می پذیرد. مصدق این بار نیز از جزئیات کار سلطنت طلبان آگاه است. هندرسون می گوید که اگر شما حزب توده را بخواهید، می دانید که چه معنی می دهد. هندرسون گوشش می کند که موقعیت را برای مصدق روشن کند و آیا او واقعا می خواهد که ایران از جانب تانکهای شوروی اشغال گردد. روشن است که در چنین حالتی ۳۰۰۰ مشاور اقتصادی آمریکا در ایران، کشور را فوراً ترک خواهند کرد. در آن شب، هندرسون موفق می شود مصدق را قانع کند که نگذارد حزب توده بروی پیشی گیرد. بهر حال هندرسون موقعی به ملاقات مصدق رفت که وی مشکل درونی داشت. مصدق از خانواده قاجاری است و دررگهایش خون شاهی جریان دارد. او از ازی خواه است و نه کمونیست. برای وی اوضاع، حتی بدون توضیحات هندرسون کاملاً روشن است که او پیروزی احتمالی را مدیون حزب توده نیست. او می داند که چه چیز در کار است. وی تصمیم می گیرد که تنها راه باقی

مانده را انتخاب کند و حزب توده را از خیرهای تازه مربوط به کودتا آگاه سازد (امامی داند که زمان کودتا فردا خواهد بود). بگذار هر چه می خواهد، بشود! اگر بتوان قسم خوردگان رژیم را بدون حمایت حزب توده از بین برد، پیروزی برد و جبهه است. غلبه بر طرفداران شاه و دیگر شوروی ها. اما اگر ببازد! چند لحظه پس از رفتن هندرسون، تلفن مصدق به صدا در می آید. لاورنتیف، سفیر شوروی است که تلفن می کند. جاسوسان وی خبر دیدار هندرسون و مصدق را بوی داده اند. چه اتفاق افتاده؟ چرا هندرسون آمده بود؟ لاورنتیف نگران است و سوالات زیادی او را آزار می دهند. مصدق ملاقات را چندان مهم جلوه نمی دهد.

هندرسون کیم روزولت را از گفتگویش آگاه می کند و هر دو راجع به اوضاع فکر می کنند و با تجارب خود نتیجه می گیرند که این بار موفق خواهند شد. زاهدی نیز با دست بکار شدن موافقت می کند. افراد زاهدی آماده اند تا در پادگان هایی که از شاه جانبداری می کنند، فرمان شروع را بدهند. شعبان بی مع نیز فرمان آماده باش می گیرد.

اکنون باید صبر کرد و امیدوار بود. آیا چیز پیش بینی نشده ای اتفاق می افتد؟ در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رادیوی محلی تبریز، با شگفتی زیاد اعلام می کند که شاه تصمیم به عزل مصدق داشته و فرمان نیز صادر می شود! موقع عمل فرار سیدید. اکنون باید دست به کار شد. قبل از آنکه فرصتی به حزب توده داده شود. لحظه ای بعد سفیر خارجی که بطرف مرکز شهر در حرکت بودند، با نظره غیر مترقبه بی مواجه می شوند. تقریباً همه جا گروه های کوچکی از مردم راه افتاده و زیر برف پاکن اتومبیل ها اسکاس می گذارند. بطوریکه تصویر شاه مشخص باشد و همراه این کار فریادی می زند «زنده باد شاه» عابران نیز دستها را بطرفشان دراز کرده اند. با من فریاد بزن «زنده باد شاه» و کسانی که فریاد می زنند هر کدام اسکاس دریافت می داشتند. یک ساعت بعد از آن، جمعیت انبوهی در خیابان دیده می شود که هر کدام اسکاس را در هوا تکان می دهند و به طرف مجلس می روند. اعضاء حزب توده اعتراض کرده و اسکاس ها را پاره می کنند. زد و خورد در می گیرد. لحظه ای بعد دسته

دیگری از جنوب تهران به آنها ملحق می شود. همراه آنان چند روحانی نیز آمده اند. بزودی جمعیت انبوهی در جلو ساختمان مجلس گرد می آیند و صدای سلطنت طلبان، فریاد طرفداران مصدق را تحت الشعاع قرار می دهد. اسلحه و توپ های آن ها بطرف مردم است. حدود ساعت ۱۰ جمعیت ۴۰۰ نفری از گروه های مختلف از جانب بازار به طرف مجلس به حرکت در می آید. این عده ناگهان لباس های خود را کند و از زیر آن، تفنگ، رولور و باتون در آورده و به نخست وزیری هجوم آورده و نگهبانان را از بین برده و مسئولان را دستگیر می کنند.

نیروهای مصدق فوراً شهر را اشغال می کنند. سخن گویان در میدان بهارستان یکی پس از دیگری پرروی سکونی که قبلاً مجسمه رضاشاه بر آن بود، رفته و نطق می کنند. آنها جمعیت را بر ضد مصدق شورانده و بازگشت شاه را خواستارند. در همین وقت نظاره کنندگان دیگری برای سربازان صحبت می کنند. آنها قسم داده می شوند که وفادار مانده، کسی را لو ندهد و به جانب جمعیت شلیک نکرده و اسلحه ها را بر زمین نگذارند.

عده ای می دوند و عده ای دیگر سنگر می گیرند. حدود ساعت ۱۱ فاطمی ظاهر می شود. او مسلح است. با نفس های پریده بر بالای تریبون قرار می گیرد و سعی می کند که عقیده جمعیت را عوض کند. نطق وی حاکی از دلسوزی و همدردی است. فاطمی سخن ران فوق العاده ای است. همه در سکوت به سخنانش گوش می دهند. آیا موفق می شود؟

در همه قسمتهای شهر صدای شلیک شنیده می شود. اوضاع متشنع است و فاطمی هم چنان صحبت می کند. ناگهان تازکی به میان جمعیت می راند. به چه جبهه ای تعلق دارد؟ به زودی این امر روشن می شود زیرا مردی که با او نیفرودم از تانک خارج می شود سرلشکر زاهدی است.

**فقط یک شانس باقی است**

در میدان دوجبهه تشکیل می شود که مقابل هم قرار می گیرند. یک طرف فاطمی است که بوسیله سربازان و پلیس محافظت می شود. دسته دیگر جمعیتی است که اسکاس های سازمان سیا را در دست دارند. نتیجه هنوز معلوم نیست و ممکنست که همه چیز در یک لحظه به نفع فاطمی تمام شود.

زاهدی بوسیله جمعیت می رود فقط یک نفر همراه اوست آنهم پسرش اردشیر است. اسلحه ها همه به طرف او نشانه گرفته اند. اردشیر می خواهد که سربازان را ترغیب کند. اما پدرش او را با یک تشر به عقب می خواند. «این وقت مناسبی برای صحبت نیست.» سپس وی آهسته، بطرف سربازان می رود هیچ چیز نمی گوید. ز دور صدای انفجار شنیده می شود. ناگهان در نزدیکی فاطمی، افسری کلاه خود را به هوا می اندازد و سکوت را این چنین می شکند.

«زنده باد زاهدی.» «خدا نگهدار شاه.» «تقیقه بعد مردم زاهدی را به روی دست بلند می کنند در حالی که سربازان و تظاهر کنندگان همدیگر را در آغوش می کشند و زنده باد زاهدی می گویند، زاهدی به ساختمان مرکزی برده می شود تیسار ریاحی بازداشت و باتماقلیچ به جایش منصوب می شود.

**خبری از فاطمی نیست**

در همین وقت یعنی حدود ساعت ۱ بعد از ظهر، در رم شاه و ثریا از خرید خود به هتل اکسلسیور باز می گردند. سکوت مطلق در آنجا حکم فرماست. زوج سلطنتی برای نهار میگو و ماهی سرد سفارش می دهند. بهنگام صرف قهوه ناگهان مرد جوانی وارد شده و مستقیماً به طرف شاه می رود. او خبرنگار آسوشیند پرس است. وی کاغذی را درست دارد که با لبخند پر معنائی به شاه می دهد. این واقعا غیر مترقبه است. تلکسی است که چند لحظه قبل بدین مضمون رسیده است: «تهران، مصدق سقوط کرد. افراد شاهی همه چیز را در دست دارند. با به فرمان شاه سرلشکر زاهدی نخست وزیر شد.»

در حالیکه شاه با عجله سطرهای تلگراف را از نظر می گذراند، رنگش را می بازد. ثریا روی شانیه وی دولا می شود و متن را می خواند. ثریا حق بق بر می آید. سربازان شاه سرش را بلند می کند و با صدای لرزانی رو به جمعیت دور میر کرده و می گوید.

«میدانستم که مرا دوست دارند.»

سپس اضافه می کند. این یک انقلاب است یک انقلاب صحیح و اصیل. سرانجام ما یک دولت قانونی داریم. حاکم همه چیز بهترین می شود. شاه با لبخندی به ثریا می گوید. «ما دوباره به خانه باز می گردیم.»

بقیه در شماره آینده

**پاکسازی کمیته های انقلاب**

بقیه از صفحه ۱

ایا کلیه تحریکات و عوامل تحریک داخلی و خارجی و ایادی آنان را و طرح و نقشه و نحوه عمل و مقصود و منظور آنان را شناخته ایم؟ حقیقت اینست که به قول شاعر (مهدی انجمن): هنوز ای دوست صد فرسنگ راه است. از این ویرانه تا شهر بهاران. حقیقت اینست که شب و روز فقط به اعتبار چو آنان تفنگ به دستی که در میان آنان از دانش آموز و کاسب و کارگر و دیپلمه پشت کتکورتا تحصیل کرده و مهندس و طبیب می توان دید، آسوده فرکوچه و خیابان راه می رویم و درخانه سربه بستی می گذاریم. و باز حقیقت اینست که گهگاه ونه کم، خبرها و شایعاتی از عدم رعایت نظم و حتی اخلاق و رفتار انقلابی وسیله جمعی که خود را به لباس سربازان انقلاب درآورده اند، می شنویم یا می بینیم. در تمام طول عمرمان مثال گل را همراه خار شنیده ایم. اینها رفتار فرعی است. گاهی گروهها نیز با اختلاف سلیقه هایی که تند و کند یا چپ و راست درشان دامن راه حل مسائل جاری فاند که مایه برخوردها می شود این برخوردها اگر در محیطی سالم و غیر عصبی انجام شود و بحث و

سال گذشته که به سوی اوج صعود می کرد، با روابط و ضوابط و فرهنگ خود عاداتی را برای افراد به وجود آورده است. زندگی انگلی وابسته به اقتصاد دلالی رژیم گذشته خلق و خوی خود را تا زوایای جمله رسوخ داده بود که در جریان انقلاب بسیاری از مظاهر آن شکسته شد. اما از درم شکستن مظاهر فساد و استبداد تا تغییر بنیادی روابط اجتماعی و زیربنایی اقتصاد وابسته و دلالی و روابط حاکم بر جامعه فاصله بسیار است و عامل زمان در این زمینه، عاملی موثر. آیا در روزی که ارتش درم شکست و سربازان و افسران مردم دوست درهای اسلحه خانه ها را به روی مردم گشودند، تنها جوانان پاکدل و با ایمان انقلابی بودند که در یورش به اسلحه خانه ها سلاح به دست آوردند؟ آیا طول زمان انقلاب و جنگ میان مردم با فساد به آن اندازه بود که صف انقلابیون از سونی دشمنان داخلی خود را بشناسد و طرد کند و از سوی دیگر کاههای ورزیده و شناخته شده خود را بپذیرد و بگذرد؟ آیا در این اندک زمان پس از پیروزی بر طاغوت فاسد، همه جایجانی ها در زمینه های اقتصاد و اشتغال انجام شده است؟ و آیا علاوه بطور مشخص سرب و ناسرد را از هم شناخته ایم و بر روی یک خط مشترک اصولی در تمام زمینه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به توافق کلی در سطح ملی رسیده ایم؟

پیدا کند و دست انتهایی را که می خواهند بین ماتفرقه بیاندازند باید قطع کنیم.... پاسداران انقلاب اسلامی را نگذارید اینها تضعیف کنند ارتش اسلامی را نگذارید تضعیف کنند ژاندارمری اسلامی را بگذارید تضعیف کنند و کلاتری ها و شوربانی را. اینها همه در خدمت اسلام هستند و این شیاطین میخراهند که اینها را تضعیف کنند. من به شما ملت ایران اخطار میکنم که خطر در کار است باید از آن جلوگیری کنید و همین مطلب در پایانات. آیت اله طالقانی در مدرسه فیضیه چنین طنین می یابد: «نگرانی ما از این گروه مردمی که دانش در گوشت و کنار کشور به سومی برید زیاد است. خیلی آسانست یک سلواکی یا چهره ای فریبده در میان جوانان ساده لوح نفوذ کند سلواکی هایی که چهره هایی روحانی داشتند و چون شیطان بنا چهره شیاطینی مخرفشان انسانی را می فریبند. حوادثی که در این روزها بوجود آمده احساس کرده که در میان جوانان ما چنین جاسوسانی رخنه کرده اند مسئله مسئله استانی نیست این خطر خطر بزرگی است. اگر از خانه ام هجرت کرده ام، اگر از مرده دور شده ام بر می ایستد که خودش این چهره ها را بشناسد اگر به قم آمده ام بر می همین خطر بوده با این امید که کارها و اول منطقی خود را بپذیرد لحظه شماری می کنیم»



# کارنامه دو ساله

اسلام کاظمیه

و سه روز بعد در ۲۱ و ۲۲ رمضان که مصادف با ضربت خوردن و شهادت امیرالمومنین علی بود تظاهراتی وسیع و چند صد هزار نفری در کلیه شهرستانها انجام شد. و در روز ۲۲ رمضان (۴ شهریور) مراسم هفتمین روز شهدای فاجعه سینما رکس در آبادان به خون کشیده شد.

روز دوشنبه سیزدهم شهریور (عید فطر) نقطه عطف حرکت انقلابی مردم ایران و روز تعیین کننده ای بود. در چهار نقطه تهران نماز عید فطر انجام شد و پس از نماز مردم به حرکت درآمدند. دیگر تعداد جمعیت چنان بود که پایه های رژیم را توانست به لرزه درآورد. در این روز نشان داده شد که رهبری عملا و قطعا در دست روحانیت است. پیشاپیش جمعیت یک روحانی جوان (حجة الاسلام غفاری) حرکت می کرد و در چند نوبت و در چند خیابان می ایستاد و سخنرانی می کرد. جمعیت که به جلوی دانشگاه تهران رسید حجة الاسلام غفاری بر فراز سردردانشگاه رفت و طی یک سخنرانی اعلام کرد: مردم حکومت اسلامی میخوانند.

قرار تظاهرات بعدی برای پنجشنبه شانزدهم شهریور گذاشته شد و جمعیتی بیش از عید فطر آمدند. حرکت از تپه های قیطریه بود. مردم در برابر تبلیغات حکومت که آنان را مشتی خرابکار می خواند که برای شکستن شیشه ها به خیابان می ریزند، فریاد می کشیدند: «ما بت شکیم - شیشه شکن نیستیم». مردم قرار فردا را گذاشتند که در میدان ژاله اجتماع کنند.

روز جمعه هفدهم شهریور میدان ژاله تبدیل به میدان شهدا شد. به یاددارم که دوشب پیش از آن با چند خبرنگار فرانسوی، از جمله خبرنگار لوموند و پلانته ها (زن و شوهر) خبرنگاران لیبراسیون و محمد اقبال بر سرشام بحث شد که دولت چه عکس العملی نشان خواهد داد. می گفتم با دیدن تظاهرات عید فطر کتار خواهد کرد و آنها مخالفت می کردند. (اروپائی می اندیشیدند) ساعت هفت صبح جمعه داشتم لباس می پوشیدم که به میدان ژاله بروم خانم پلانته تلفن کرد با گریه و اضطراب گفت که خبر برقراری حکومت نظامی را شنیده است. تا چند تلفن کم و خبر بگیرم، خبر شدم که کتار در میدان ژاله شروع شده است و چه وحشتناک.

ساعت ۱۰ صبح پس از یک بگشت در خیابانهای اطراف ژاله به دیدن زد و خورد و تیراندازی به خانه حاج سیدجوادی رسیدم. جمعیت جمع بودند و نگران. می رفتند و می آمدند و خبر می آوردند.

بیرون رفتن و شهر وحشتزده را دیدم. ظهر نگذشته بود که برگشتم. دوستی خبر داد که دستور توقیف

بقیه در صفحه ۷



جوانان ما با این سلاحها به جنگ تانک رفتند

«جنبش» در این میانه چه بود، هنوز کتابی است گشوده و ورق زده. ابتدا خواستیم حوادث پی در پی را تقویم وار و نه با تجزیه و تحلیل لازم و کافی در دو یا سه مقاله یادآوری کنیم، ولی ملاحظه میکنید که تنها فهرست مهمترین مسائل خود یک مثنوی است با هفتاد من کاغذ. از بسیاری مسائل گذشتیم و امید که در شماره آینده آخرین مقاله را تحویل شما دهیم.

دیگر آنچه به نظر ما لازم بود بشود شده بود. حرکت مردم ایران احتیاج به تبلیغات جهانی داشت. دستگاه تبلیغاتی شاه که با مامورین ورزیده اش و خرج زیادش مطبوعات دنیای غرب را به نفع خود می گرداند، در اروپا با تظاهرات پیاپی دانشجویان بنفع جنبش مردم ایران، عاجز شد. مردم شبا گوش به رادیوهای خارجی داشتند تا خبرها را بشنوند. رادیو تلویزیون و مطبوعات داخلی همچنان در اختیار حکومت بود. رادیو مسکو هنوز ساکت بود و گاهی که چیزی می گفت، دم از همزیستی مسالمت آمیز و روابط حسن همجواری با حکومت شاه می زد. مردم به امواج رادیو لندن گوش می کردند که خبرها را می گفت. سیل خبرنگاران اروپائی به ایران سرازیر شده بود. هنوز مطبوعات امریکا حرکت انقلابی مردم ایران را به تحریک ملایهای مرتجع می دانستند و در جهت متوقف کردن برنامه های اصلاحی شاه.

تابستان با تظاهرات و زد و خورد های پیاپی می گذشت و مردم منتظر ماه رمضان بودند. ماه رمضان اولایه اجتماع توده مردم در مساجد بود و ثانیاً خاطره ای از پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ را به یاد می آورد که مصادف با ماه رمضان بود.

از خرداد ماه ۵۷ نامه های حاج سیدجوادی مرتب تر و درباره مسائل روز و به صورت «دفترهای سیاسی جنبش» و در کنار نشریه جنبش منتشر می شد که تا بهمن ماه ۵۷ از هریک ۲۷ شماره انتشار یافت.

شاه دم از وحشت بزرگ زده بود و مامورینش در ۲۹ مرداد ماه فاجعه سینما رکس آبادان را برای ایجاد وحشت به وجود آوردند.

روز چهارشنبه اول شهریور (۱۸ رمضان) مردم به نشانه اعتراض به سیاست تحمیلی دولت به مراکز دولتی و سینماها و کاباره ها حمله کردند.

تهدیدها شروع شد. عده ای گردن کلفت جلوی خانه ها و محل کار جمع میشدند، با حرکات تهدیدآمیز و تعقیب پیاده یا با اتومبیل. گاهی دوستان را و ملاقات کنندگان را در وقت خروج می گرفتند به پرس و جو. قصدشان ایجاد وحشت بود که حاصل نمیشد. اعتراض در شهرستانها و دانشگاهها و بازار و کارخانه ها توسعه می یافت.

روزهای هفدهم و هیجدهم اردیبهشت ۵۷ روزهای تعیین کننده ای بود. تا آنوقت بین دانشجویان و استادان از سونی و بین دانشگاهها و دنیای خارج همبستگی کامل نبود. در روز هفدهم اردیبهشت استادان دانشگاه صنعتی تهران (آریامهر سابق) اعتصاب کردند. دولت تصمیم گرفته بود این دانشگاه را به اصفهان منتقل کند و استادان مخالف بودند. دانشجویان به پشتیبانی از استادان دست به تظاهرات زدند و دانشگاه تهران به پشتیبانی دانشگاه صنعتی برخاست. این اعتصاب تا بیروزی کامل نزدیک پنج ماه طول کشید. در خردادماه جمشیدآموزگار با ۱۴ تن از استادان ملاقات کرد و صفی اصفا وزیر مشاور را مأمور حل مسائل آنان کرد که توافقی حاصل نشد. جنبش چند اعلامیه در هواداری از دانشگاهیان منتشر کرد و به یاری و همبستگی با استادان و دانشجویان شتافت. در هیجدهم اردیبهشت هم گارد وارد دانشگاه تبریز شد و در زد و خوردی دودانشجو شهید شدند. دکتر مرتضوی رئیس دانشگاه تبریز علیه این وحشیگری اعتراض کرد و پیوستگی استاد و دانشجو در آنجا نیز با اعتصاب عمومی عملی شد.

در همین اردیبهشت ماه تلفن های تهدید به آزادیخواهان شروع شد. شب و نیمه شب و هر روز تلفن میکردند. دشنام میدادند و تهدید به قتل میکردند. تهدید تازه ای بود برای خارج کردن آزادیخواهان از میدان عمل که اثری نداشت. دکتر لاهیجی را در خیابان کتک زدند و لیلا دختر چهارده ساله حاج سید جوادی را در راه مدرسه و نزدیک خانه تعقیب کردند که برابند و موفق نشدند.

مشهورترین و پرتیراژترین اعلامیه اردیبهشت ماه، اعلامیه ای بود به قلم حاج سید جوادی که عنوان آن از یک جمله دشنامهای تلفنی تهدید کننده گرفته شده بود. «چاکش توگوش کن» که خطابش از روبرو به تهدیدکنندگان و مخصوصاً شاه بود.

اعتراضات در فصل تابستان بقدری دز سراسر کشور گسترده شده بود که بیسی از مامورین آشکار و محفی نداشتیم. رفقا و هواداران جنبش پولهای جمع کردند. یک ماشین زیراکس و یک ماشین تایپ (ای - بی - ام) خریدیم و به تایپ سابق افزودیم. چهار پنج نفر شب و روز به تایپ و تکثیر مشغول بودند و کار میکردند و سایرین می گرفتند و توزیع میکردند. تنها اعلامیه های خودمان و نشریه جنبش و بولتن ها نبود. از هر گوشه و از هر شهر که اعلامیه و بیانیه ای میرسید وظیفه می دانستیم که تکثیر کنیم. مخصوصاً بیان نامه های ایتاله خمینی که مرتب چه به صورت نوشته و چه به صورت نوار میرسید و تکثیر میشد. دوسه نفر از دوستان جوان هم مأمور تکثیر نوار شده بودند.

حوادث انقلاب ایران از نخستین روز شروع اولین اعتراض علنی تا روز پیروزی چنان به سرعت پیش رفته است که حتی وقایع دو سال گذشته را مثل حوادث یک قرن پیش، افسانه وار به یاد میآوریم.

این که چگونه اولین اعتراضها شروع شد و روشنفکران در آن چه نقشی داشتند و چه شد که اعتراض مردم به انقلاب اسلامی تبدیل شد و نقش روشنفکران و روحانیت در این انقلاب، و نقش

در سه روز آخر اسفند ماه ۱۳۵۶ نخستین شماره جنبش توزیع شد، روز هفتم فروردین دانشجویی که از سفر برگشته بود و به دیدار «دهاشمی» مسئول تکثیر جنبش آمده بود، کاغذی تاخورد را با شوق و احتیاط از جیب در آورد و به ما نشان داد و گفت که این «شبنامه» رادر شیراز به دست آورده است. نگاه کردیم، «جنبش» بود و همان شماره اول، اما چاپ مانسود. در شهرستانها تکثیرش کرده بودند. در طول مبارزه، وقتی می بینی که تیرا در تاریکی رها نکرده ای و صدایت ظنینی داشته است، خوشحال میشوی و امیدوار. در پی تدارک شماره دوم برآمدیم.

مردم یزد به مناسبت چهلمین روز کشتار تبریز شهر را تعطیل کردند و به حرکت درآمدند و نیروهای انتظامی شاه در این شهر کشتاری تازه به راه انداختند، در همین فروردین ماه کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی اعلام موجودیت کرد. تلگرافی به امضای علی اصغر حاج سید جوادی دبیر کمیته دفاع به مجامع بین المللی و دادستان کل و نخست وزیر و وزیر دادگستری مخابره شد که تجاوز به حقوق انسانی زندانیان سیاسی را محکوم کرده بود. نخستین اعضای این کمیته، حاج سید جوادی، شمس آل احمد، عبدالکریم لاهیجی و من بودیم. بعد منوچهر مسعودی آمد و به زودی اعضای کمیته به بیش از پانزده نفر رسید. اعتصاب غذای زندانیان سیاسی قصر در اسفندماه شروع شده بود و صدایش به جانی نرسیده بود. قرار بود زندانیان پس از بیست روز اعتصاب غذا، «اعتصاب خشک» کنند، یعنی از نوشیدن آب هم خودداری کنند. نیروها تحلیل رفته بود و خطر جانی داشت. شبی جلسه کمیته تشکیل شد و تازدیک نیمه شب که تصمیم گرفتیم فردا نخستین اعلامیه و بولتن کمیته را در دانشگاه و بازار پخش کنیم و مردم را به حرکت و حمایت از زندانیان سیاسی بخوانیم. ساعت ۳/۵ بعد از نیمه شب در دفتر کارمان تنها در یک ساختمان چند طبقه خالی، زنگ تلفن صدا کرد. از آنطرف سیم صدای حاج سیدجوادی را شنیدیم. پرسید: بیداری؟ - هوز کار بولتن تمام نشده بود و بیدار بودم. گفت مراقب خودت باش. الان تلفن کردند که منزل مهندس بازرگان و رحمت مقدم و دکتر سنجابی را بمب زده اند.

تا ساعت شش صبح کاز تهیه بولتن ادامه داشت و منتظر انفجار بودم که خبری نشد. ساعت ۹ صبح اعلامیه و بولتن دودانشگاه و بازار توزیع شده بود و مردم به حرکت درآمده بودند. در طول یک هفته و تا پایان اعتصاب غذا، چهار شماره بولتن کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی را منتشر کردیم که کارسانی نبود دیگر خانواده زندانیان سیاسی نشانی دفتر ما را دانسه بودند. هر روز صبح و عصر بیش از پنجاه - شصت نفر جمع میشدند. بیشتر عصرها میآمدند و حامد صبح پشت در زندان اجتماع میکردند و تقاضای ملاقات. گارد شهرانی حمله میکرد و میرد. ردخورده تا عصر ادامه داشت عصر گرسنه و تشنه و کتک خورده و زخمی می آمدند.

خانه حاج سید جوادی هم محل اجتماع بود از صبح تا عصر پیوسته دسته دسته میآمدند و می رفتند. مخصوصاً صبح جمعه ها که در اطاق های نشستن باقی نمی ماند.



# صدای پای فاشیزم

بقیه از صفحه ۸

تجاوزهای آشکارا استادگی کند و حقیقت مسائل را با رهبری در میان گذارند و ضرورت وجود یک سیستم انتخابی مشورتی را در دوران کنونی و پرهیز از اعمال نفوذهای فردی و گروهی و فشارهای نامرئی را جدا گوشزد کنند. و قبل از همه وضع خود دولت خود را در برابر این گونه اعمال و تشخیص مسئولیت آن معین کنند، خود شما این شعار را در راه پیمانی های عظیم انقلاب می شنیدید که:

«سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن».

اسماشات و سکوت و محافظه کاری و پرهیز از درگیری برای جلوگیری از تفرقه و تشتت هنگامی ضروری است که نیروهای جامعه به حرکت طبیعی و آگاهانه خود بسوی هدفهای انقلابی ادامه دهد. اگر مسیر این حرکت در برخورد با عوامل بازدارنده به راهی منحرف شود که انقلاب را سرانجام بدامن ارتجاع داخلی و یار دیگر به اغوش ارتجاع بین المللی بیندازد. هراسانی باید به مسئولیت خویش عمل کند ولو اینکه انجام این رسالت به نابودی و ترور و تهمت و افترا منتهی شود. و ما حقایق را - همچنان که در گذشته - بازگو می کنیم زیرا زندگی جز عقیده و جهاد نیست.

علی اصغر حاج سید جوادی

این آقایان چه کسانی هستند. کسی که با صدتفنگدار با هواپیمای نظامی بدون اطلاع دولت و مقامات مسئول به گنبد می رود و آتش فاجعه را اینچنان بالا می برد کیست؟

آنهاست که همه، شان و جلالت و حرمت آقای طالقانی را پس از سالها زندان و شکنجه و مبارزه و تبعید این چنین گستاخانه و جسورانه و فارغ از هرگونه ملاحظه و مسئولیتی زیر پای می گذارند چه کسانی هستند؟ منسوب به چه گروهی هستند و قدرت و اختیارات غیرقانونی خود را از کجا گرفته اند و در زیر حمایت چه کسانی در مقامات بالای رهبری قرار دارند؟ چرا دولت این حقایق را افشا نمی کند.

شما جنایتکاران رژیم پهلوی را با فحش و کنک دستگیر نمی کنید چگونه با فرزندان آقای طالقانی اینگونه رفتار می کنید؟ مگر پسر رضاخان حقوق اولیه مردم را با چه بهانه ای زیر پای می گذاشت جز اینکه همه را کمونیست و خرابکار می نامید؟ و امروز ماجرای فرزندان آقای طالقانی چیست؟ آیا یک انتقام کشی خصوصی است که در چارچوب اختیارات دولت و رهبری انجام می گیرد؟ آیا یک قدرت نمائی کور و فاشیستی برای ارباب مردم است که به وادی سکوت و خاموشی بازگردند و از ترس حمله های فاشیستی و کنک و توهین دم فروبندند و کار انقلاب را به

انقلابیون روز آخر از هر صنف و رده واگذار کنند و همچنان بصورت صفاری نابالغ در تحت سرپرستی و حمایت دارندگان قدرت های فردی به نشینند.

آیا بهشت زهرا با هزاران شهید برای این بوجود آمد؟ آیا حوادث خونین ۱۷ شهریور و اول محرم و قیام های خونین مردم برای نابودی نظام استبدادی برای این بود که از بطن جمهوری اسلامی نظامی فاشیستی زاده شود که راه را بر هرگونه آزادی فکر و اندیشه بر بندد؟ آیا این همه مبارزه برای این بود که باردیگر ما بدون سرهنگ از غندی ها و ثابتهای و نصیری ها و رحیمی ها بازگردیم؟ من بنام یک ایرانی نه بنام نایب رئیس کمیته اجرائی دفاع از آزادی و حقوق بشر از آقای مهندس بازرگان بنام یک ایرانی نه به عنوان رئیس این کمیته تقاضا دارم که در مقابل این گونه جنایتها و

## کارنامه دوساله

بقیه از صفحه ۶

روز هفتم ابانماه در بیش از پنجاه شهر ایران تظاهرات وسیعی علیه رژیم و با خواست حکومت اسلامی به راه افتاد و روز هشتم انان اعتصاب سراسری کارگران و کارکنان نفت شروع شد و چون تیری دیگر بر سینه استبداد نشست

کسود نفت و برین ابتدا مرده را وحشتزده کرد. سرمای زمستان در بیش بود. ولی به زودی در هر محله و هر مسجد جوانان جمع شدند و کسمه هائی برای کمک رسانی در کار توزیع نفت و بنزین به خانه ها و حفظ انتظامات محله ها تشکیل دادند و دست به کار شدند که نطفه اولیه کمیته های انقلاب بعدی بود.

در روز دهم ابان نزدیک یانصد هزار نفر مرده تهران با گللهائی که در دست داشتند به سوی خانه آقای طالقانی به حرکت درآمدند در همین روز، ارتش برای تصرف مراکز نفتی کشور دست به کار شد و کارگران را بیشتر برانگیخت

روز سیزدهم ابانماه تلگرافی در تهران و شهرستانها منتشر شد در آن تلگراف امام خمینی از آقایان طالقانی و منتظری خواسته بود که رهبری جنبش را در داخل ایران به دست بگیرند.

تلویزیون در اخبار ساعت ۸/۵ شب چهاردهم ابانماه به مدت بیح دقیقه فیلمی را از کشتار صح همانروز در دانشگاه نشان داد که خشم عمومی را

بیش از پیش برانگیخت چهاردهم ابانماه تعطیل عمومی اعلام شد ولی دستگاه نیز از پیش برای مقابله با مرده و ایجاد وحشت بزرگ دیگری در تهران با خرچ بول فراوان اوباش را به خیابانها ریخت سیما ها و هتلها و مغازه ها و بانکهای شمال شهر را یکسره به آتش کشیدند شهر تهران در آتش و دود فرو رفت و با ساختن این مقدمه ارتش از هزاری بجای شریف امامی نشست و دولتی که برای اراه کردن مرده می خواست ادای آزادی را در آورد، شکست خورد و حکومت نظامیان بر سر کار آمد

ناتمام

نگاران رسید و نسخه های آن در تهران و شهرستانها توزیع شد

رواوت بی در پی بود. دیگر جوانان با آن قسمت از نیروهای انتظامی که به قصد شکستن صف مرده وارد عمل می شدند، دست به مقابله می زدند. مجسمه شاه در دانشگاه پائین کشیده شد و عکس از جوانان که در کنار کوچه مشغول ساختن کوکتل مولوتوف بودند چاپ شد که زیر آن نوشتند: ایرانیان با وسایل بسیار معدماتی به

مقابل با اسلحه مدرن ارتش برخاسته اند. هوز مفسران جهان به نیروی انقلاب ایران پی نبرده بودند و پیروزی را مورد سوال قرار می دادند روزنامه ها س از چهار روز اعصاب سانسور را شکستند (۲۲ مهرماه ۵۷) اولین بار که تصویر امام خمینی در اطلاعات و کیهان چاپ شد تیراژ روزنامه ها به بیش از یک میلیون نسخه رسید که در تاریخ مطبوعات ایران بی سازه بود در روز بیست و نهم مهرماه مهندس بازرگان به اتفاق دکتر میساجی برای ملاقات آیت اله خمینی به یاریس رفتند و روز سی ام مهر اولین ملاقات انجام شد

در روز چهارم ابانماه ۱۳۵۷ حضرات آقایان طالقانی و منتظری از زندان آزاد شدند و روزهای بعد دسته های هزاران نفری دانشجویان و مرده در حالی که هر یک شاخه ای گل در دست داشتند به سوی منزل آیت اله طالقانی می رفتند

روز بیستم ابانماه پس از مدتی که دولت فرانسه از فعالیت سیاسی و اجتماعی امام خمینی جلوگیری می کرد و مورد اعتراض عمومی واقع می شد. تلویزیون فرانسه با ایشان مصاحبه ای ترتیب داد و ایشان خطوط اساسی مبارزه ملت ایران را علیه دیکتاتوری پهلوی برای مرده جهان از دریچه تلویزیون فرانسه بیان کرد

و اوراق و اسناد ما را سرقت کردند. مشابه همین سرقت هم در دفتر حقوق بشر اتفاق افتاد.

دیگر دوستان و کادرهای قدیم تمامه زندگی را رها کرده بودند و وارد میدان شده بودند. جواد یور وکیل شبها تا صبح مشغول تاپه و تکثیر حش و بیانیه ها بود و شمس الدین حاج سید جوادی با جمعی از دوستان در نقطه ای دیگر از شهر کار او را تکمیل میکردند. هر دوستی در هر گوشه ای وسیله تکثیر بیانیه یافته بود و کمک میکرد. روز سیزدهم مهر هم نقطه عطفی دیگر در حوادث انقلاب بود و شاید یکی از مهمترین روزها

دولت عراق برای جلب نظر دولت ایران وجود آیت الله خمینی را تحمل نکرد. ایشان به قصد مهاجرت به کویت نجف را ترک کردند ولی دولت کویت هم ویزای ورود نداد. روز چهاردهم مهر ماه امام در پاریس بود و درهای دنیای غرب گشاده برای رساندن صدای انقلاب مرده ایران به گوش دنیا.

روز یازدهم مهر اعتصاب سراسری معلمین کشور سلسله اعتصابات را تکمیل کرد.

در روز نوزدهم مهرماه اعتصاب روزنامه های خبری علیه سانسور شروع شد. ابتدا پنجاه و شش نفر از روزنامه نگاران در آخر اسفند بیانیه ای را علیه سانسور امضا کرده بودند و «جنبش» نخستین نشریه سیاسی مخفی بود که از آنان پشتیبانی کرد و آنان را دعوت به اعتصاب نمود. امضاها در اردیبهشت ماه به بیش از نود رسید و کشت و کوشش ادامه داشت. یک شماره دفترهای سیاسی جنبش نیز در پشتیبانی از آزادی مطبوعات و رفع سانسور منتشر شده بود و در هر شماره مطلبی در پشتیبانی از روزنامه نگاران در جنبش منتشر می شد. در صبح روز اعتصاب بیام جنبش با امضای حاج سید حوائی به روزنامه

و احتمالا کشتن عده ای را داده اند. دیگر از داخل دستگاه برای ما خبر می آوردند. دستگاه متزلزل شده بود. کریم لاهیجی را دیده که از خانه حاج سید جوادی خارج میشد. گفتش که او وحاج سید جوادی و شمس آل احمد و من جزولیت هستیم و سپرده که به خانه نرود.

ساعت یک بعد از ظهر به خانه های ما ریخته بودند. جا خالی کرده بودیم. مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را گرفتند. هر کداه در خانه دوستی مخفی شدیم و ارتباط خیلی زود بر قرار شد. یک هفته ای وحشت حکومت میکرد.

در روز نوزدهم شهریور دولت آموزگار رفت و شریف امامی آمد. ظاهر دموکراسی را خواسته بودند با مجلس رستاخیزی رنگ و جلا بدهند. پس از پانزده سال دولت اول از مجلس رای گرفت و بعد به شاه معرفی شد. (۱۷۶۱، رای موافق، ۲۵ مخالف و ۷ ممتنع) شریف امامی بسیار کوشید که ادای آزادی و دموکراسی را در آورد ولی موفق نشد. زلزله طیس (۲۵ شهریور) هم گرفتاری دیگری برای او شد. در روز ۲۵ شهریور اولین اعتصاب کارگران نفت شروع شد و اعتصابات دامنه گسترده ای یافت

دولت ایران توافق دولت عراق را جلب کرد که برای امام خمینی محدودیتهائی به وجود آورد، ولی این مصلحت اندیشی دولت نیز مثل هر کار دیگرش مردم را بیشتر برانگیخت. در روز نهم مهر مرده برای اعتراض به عمل دولت عراق به خیابانها ریختند. اگر چه در شهرهای مختلف زد و خوردهایی شد ولی کم کم روحیه ارتش که به کمک پلیس به خیابانها می آمد تضعیف شده بود. مرده هر جا با سربازان روبرو میشدند، پیش از برخورد آنانرا گلباران می کردند و سربازان در برابر مرده کمتر دست به اسلحه می بردند.

در جریان مخفی شدن پس از هفدهم شهریور، حکومت نظامی و مأمورین امنیتی به دفتر جنبش مستتره زدند و ماشینهای تحریر و ماشین زیراکس

## مسائل

بقیه از صفحه ۲

بزند

با چنین برنامه های ریشه ای و انقلابی است که دولت میتواند راه جلوگیری از استفاده از نارضایتی ها را بوسیله عناصر ضدانقلاب و تحریک کنندگان و افراطیونی که جفنی جز پاره کردن شیرازه امنیت و استقلال کشور ندارند سد کند اعمال نظم و انضباط انقلابی و سرکوب عوامل ایجاد کننده آشوب و هرج و مرج در صورتی میسر است که برنامه های انقلابی در جهت مبارزه قاطع با استعمار مردم محروم و جلوگیری از بهره کشی و تمرکز ثروت و همین ولستگی کشور به اقتصاد غارتگر بیگانه مشخص باشد و در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مالی هر مرحله اجرا درآید

پولها را به مقاصد کاران بدهید تا با وسایل مجهز خودکارهای نیمه تمام و قراردادهای بسته شده را تمام کنند از این طریق هم قسمتی از برنامه های عمرانی انجام شود و هم عده زیادی از کارگران بیکار مشغول شوند؟

کاهش نرخ حقوق ها و درآمدهائی که در طبقات بالای کارمندی بصورت رشوه و حق سکوت درآمده بود طوری که به سطح مطلوب زندگی خانواده ها نطفه نرزد از جمله عوامل ایجاد تعادل در شرایط رفاهی جامعه است و همچنین ایجاد یک نظام مالیاتی عادلانه.

اعتقاد مایرینست که دولت با تغییر وزن و مره و روستائی و شهری می شود

در اندیشه خانه سازی است چرا در تعیین نرخ اجاره خانه و کاستین از پارسنگین مستاجرین و خانه پدوشان اقدام نمی کند دولت انقلابی کوبا پس از بدست گرفتن قدرت کرایه خانه را در مرز ده درصد درآمد ماهانه مستاجر معین کرد و از سال ۱۹۷۰ به بعد کرایه خانه را در سراسر کشور یکلی ملفی نمود اکنون هزاران خانه و آپارتمان آماده و یا در حال ساختمان از غارتگران و فراریان رژیم سابق بلای مانده است که دولت میتواند با ترتیب یک برنامه صحیح آنها را در اختیار مردم بی خانه قرار دهد و با گرفتن کرایه های در حد تحمل و یا واگذاری مجانی قسمتی از سنگینی هزینه زندگی را از دوش مردم بی خانه و اجاره نشین بردارد. و همچنین است مسئله ولم دادن به کارگر ها آیا بهتر نیست این



## صدای پای فاشیسم...

اساسی در حضور امام خمینی مطرح و درباره آنها تصمیم گیری شد، چنانکه آقای طالقانی به تهران مراجعت کردند و دفاتر ایشان از امروز (شنبه) شروع به کار کرد.  
تصفیه کمیته ها و بازگشت کار مردم به روال عادی از این هفته سرعتی بیشتر یافت.  
این مقاله را آقای علی اصغر حاج سیدجوادی درباره مسائل انقلاب و تجاوز به حریم آیت اله طالقانی نوشت و به روزنامه های خبری روز داد.  
بعضی دوستان بابت چاپ شدن مقاله در جنبش سوال کردند. جواب اینست که چون طرح فوری مساله لازم بود و روزنامه ما یکشنبه ها منتشر می شود ناچار به سپردن مقاله به روزنامه های خبری بودیم و اکنون بار دیگر آنرا برای آنها که ندیده اند چاپ می کنیم.

هفته پیش در آخرین ساعاتی که «جنبش» زیر چاپ می رفت خریدیم که جمعی دانسته یا ندانسته به حریم حضرت آیت اله طالقانی تجاوز کرده و جسارت ورزیده اند. هنوز موضوع روشن نبود. در سرمقاله جنبش به این عمل در هر صورت و با هر کیفیتی که انجام شده باشد اعتراض شد.  
اما پس از یکی دو روز کم و بیش روشن شد که متأسفانه جاذبه قدرت مایه اتخاذ روشهای مخالف با آزادی به وسیله بعضی دستجات می شود که نه با روح انقلاب ما سازگار است و نه بسود دستاوردهای انقلابی.  
حضرت آیت اله طالقانی به عنوان اعتراض تهران را ترک کردند و دفاتر کارایشان تعطیل شد. خوشبختانه با روشن بینی رهبر انقلاب از آیت اله طالقانی به قم دعوت شد و مسائل

روری را بخاطر می آورم که دهها هزار نفر از مردم تهران برای 'دای سیاسی بمناسبت خروج آقای طالقانی مجاهد بزرگ راه آزادی' روبرو از جلوی منزل او عبور می کردند.  
و روزی را بیاد می آورم که میلیون ها مردم تهران بدعوت آقای طالقانی از میدان فوزیه تا میدان آزادی ساعت ها راه پیمانی کردند. و روزهایی دراز زندان و تبعید و بازندان او همچنان زندان هانی را بیاد می آورم که این پیر بزرگ آزادی و سرچشمه ذخائر فصیلت و حلوص دقایق و ساعات عمر گرانقدر خود را نثار ایمن خویش نمود.

و بیاد می آورم که تا آخرین دقایق انقلاب و قیام همچنان حاضر در معرکه پیشاپیش مردم خود حرکت می کرد پس از آن برای رفع مشکلات در کنار دولت برخاسته از انقلاب باقی ماند و با بیان خود تسکین بخش، بی صبری ها و نامهربانیها و نابخردیها بود.  
و او همچنان میرفت که با اخلاص عظیم خود به آزادی از خود و سیاست الگونی والا سازد. و او با این گونه بهره مندی از خود و حلوص خود را بر هر عقاید و مکاتب قرارداده بود و با آمیزش، معویت با سیاست فاصله خود را هر از گویا از جوسیه تنگ نظریها و حسادت ها و بعضی ها عمیق تر میکرد.

از راه رسیدگان و انقلابیون روز آخر و میراث خواران انقلابی و قاعدین دیروز و تائمین امروز را که بر مخراب و منیر انقلاب چگ می اندازد یاری صبر و تحمل نبود.  
وسعت نظر و وسعه صدر و فصیلت و اخلاص این پیر آفتابی است که روز به روز بیشتر سایه ها را درمی نوردد، زیرا او رنج های مردم را بدون چشمداشت به جاه و مقام درک می کند، او ذخیره سرشاری از مبارزه و مقاومت و ایثار در پشت سر خود دارد و در کنار آن ادراکی عمیق از مسائل ضروری تحول و تفاهمی عمیق تر با انسان ها.

و در چنین اوجی ناگهان ارتجاع با تمام خشونت و کوری خود به این حرمت مجسم حمله می برد.  
ما با دیدگان حیرت زده بر سر این واقعه می ایستیم اما صدای انقلاب اسلامی واقعه را خیلی ساده بصورتی دروغ و جعلی منتشر می کند، مسئولین روحانی نیز بدروغ در حالی که یکی از مقصرین و عمال جنایت زیر فشار ارتجاع آزاد می شود می گویند، عوالم دستگیری فرزندان آقای طالقانی معرفی خواهند شد!!!  
و دیگری رابطه بین عزیمت اعتراض آمیز آقای طالقانی از تهران را با دستگیری فرزندان ایشان بشدت تکذیب می کند. و دولت این واقعه جنایت کارانه را با خونسردی تلقی می کند.  
و مردم و ما از حقایق درگیری های پشت پرده و زور آزمایی های فاشیستی و قشری خبر نداریم، ما هنوز در هفته های نخستین

اجتماعی خر کرده اند بنام مذهب و اسلام مردم را بصورت گوسفندانی مطیع و آرام به یک آشخور برانند. آیا میتوان بنام رای اکثریت و مسیر اکثریت مردم را از فعالیت های فکری و از اجتماعات سیاسی و از انتقاد و ارزیابی مسائل اعتقادی و مسلکی و مذهبی ممنوع کرد؟ اگر سیر انقلاب مردم و جمهوری اسلامی اینست پس چه انتقادی به رژیم فاسد و استبدادی شاه داریم و چگونه می خواهند بنام اسلام با آثار ناخوش ناشی از هر مونیسم و یکپارچه سازی فکری و اعتقادی نظام سرمایه داری فاسد و بی طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کنند.

مسئله دستگیری فرزندان آقای طالقانی یک نمودار است. آغاز یک حرکت فاشیستی است که جای پای آن را بخوبی در حوادث گنبد کاوس می بینیم.

ما سال ها به ساواک پسر رضاخان اعتراض می کردیم که مردم را روز روشن از خیابان ها می ربایند و با کتک و شکنجه آنها را در خفا مورد بازجویی و پرونده سازی قرار می دهند و اکنون بنام اسلام و جمهوری اسلامی ساواک و بساط اختناق و خشونت و ارباب ساواکی گسترده می شود و دولت سکوت را بر مقاومت و افشای حقایق ترجیح می دهد.

همه چیز یعنی همه آن حرف هائی که آقای بازرگان بعنوان نصیحت و اندرز به مردم در صبر و شکیبایی و تحمل مشکلات توصیه می کند در گرو بقای آزادی و دستاوردهای انقلاب است. اگر بنا باشد فاشیسم کوز و خونی که چهره اش نمایان می شود به جای فاشیسم پهلوی به نشیند، دیگر پوشش سیاسی آن برای مردم چته فرقی دارد؟

آقای نخست وزیر آیا وقتی محتوای سیاسی و اجتماعی نظام جمهوری اسلامی نظیر محتوای سیاسی و اجتماعی نظام استبداد سلطنتی اختناق و سانسور و ارباب و شکنجه باشد فرقی بین نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی وجود دارد؟

فرزندان آقای طالقانی به حکم رسمی یکی از مسئولین قضائی دادرسی اسلامی توقیف میشوند اما این دادرسی اطلاع خود را از حادثه تکذیب می کند.

دولت خود را از وقوع حادثه بی اطلاع نشان می دهد. مراجع دینی و مسئولین رهبری انقلاب با تکذیب ماجرا اظهار تأسف می کنند و ما نمی دانیم موضع آقای خمینی در این ماجراها چگونه است اما آنچه می دانیم اینست که یک تجاوز جنایتکارانه به حقوق انسانی در آغاز عمر جمهوری اسلامی طبق نسخه های ساواکی طابق النعل بالنعل اجراء می شود.

فرزندان آقای طالقانی را طبق حکمی که بعد از صدور آن مورد تکذیب قرار می گیرد توقیف می کنند اما چگونه؟ با کتک و کتک و سپس در زندان مجرد با توهین و بی حرمتی آنها را نگاه می دارند. وقتی جریانی فاشیستی اینگونه با فرزندان آقای طالقانی رفتار می کند با دیگران چه خواهد کرد؟ آیا جریانات واقعی را اینگونه که می کنند به اطلاع آقای خمینی می رسانند یا ذهن ایشان را نیز برای توجیه اعمال خود از قبل برای داوریهایی از پیش ساخته آماده می کنند؟

ما بارها این حقیقت را گفتیم و همچنان تا آخرین نفس تکرار می کنیم که رهبری سیاسی جامعه و کانون های تصمیم گیری باید زیر نظارت و دخالت نمایندگان واقعی مردم و بصورت مشورت و شورا باشد. اگر آقایان قرآن را قبول دارند قرآن می گویند: «و مشاوره هنی الامر و امرهم شوری بینهم» مامم جمهوری اسلامی را با این مضمون و محتوا قبول کردیم.

وقتی آقای غرضی در توقیف بسر می برد، آنچنان فشاری همراه با تهدید به مقام رسمی نظامی دولت بعمل می آید که او نیز از ترس و ملاحظه او را آزاد می کنند!!

جمهوری اسلامی هستیم و در شکل گیری محتوای این جمهوری نگران و بی اطلاع که حرکات نامرئی ارتجاع تظاهر می کند. فرزندان آقای طالقانی را روز روشن بدون کوچکترین دلیل قانونی بازداشت می کنند و سپس همه زعما و شیوخ دین و دولت بوساطت می افتند اما موفق به آزادی آنها نمی شوند. فشار آنچنان زیاد و پشتیبانی دستهای نامرئی آنچنان شدید است که حتی حضور زعمای دولت و ریش سفیدی آنها هم قادر به آزادی فرزندان آقای طالقانی نمی شود.

و گروه و گروهی ساعت ها ادامه می یابد حضرات کمیته ای بدون بازگشت یکی از فرماندهان خود که بمنزل آقای طالقانی برده شده است حاضر به آزادی فرزندان ایشان نمی شود، اعلامیه دفتر آقای طالقانی حاکی است که بازگشت و آزادی فرزندان آقای طالقانی نیز تازه پس از این همه گفت و گو و وساطت با بی حرمتی فراوان همراه بوده است. و حتی برای دلخوشی ایشان نخواستند فردی را که خوه اعتراف کرده بود که دستور دستگیری فرزندان آقای طالقانی را داده بود چند روزی در بازداشت نگاه دارند!!! و این چنین است که جمهوری اسلامی در درون بی خبری مردم از حوادث شکل میگیرد. نطفه هرج و مرج در درون فقدان یک چهار چوب مشخص اقتصادی و اجتماعی بسته میشود.

دولت بصورت معصومی بیگناه در برخورد با مشکلات جنگ پنهانی قدرت برینالتی شرعی تکیه می کند اما این رسالت چگونه است؟ این گونه که با توجیه خود بعنوان یک دولت موقت همراه با سکوت و مماشات و تسامح خود راه را برای استقرار فاشیسم باز کند؟

این گونه است که اجازه دهد با تکیه بر احساسات ساده مردم و استفاده از آذهانی که بخاطر هزاران سال اختناق و سکوت به پرستش شخصیت و تکیه گاههای عاطفی در قضاوت های سیاسی و



۲۹ فروردین روز ارتش اعلام شد و مردم در خیابانها از نظامیان استقبال کردند